

بررسی و تبیین حیث الهیاتی موسیقی در پرتو حکمت متعالیه

سیدمصطفی محقق داماد^۱ * علی تقوی^۲ * محسن شیراوند^۳

چکیده

مسئله موسیقی همواره یکی از بحث برانگیزترین مسائل به شمار می‌رفته است. این مسئله که موسیقی چگونه فهم شده، همواره یکی از سؤالات اساسی برای اندیشمندان بوده است. این پژوهش که در چارچوب نگرشی الهیاتی به موضوع تنظیم شده، درصدد است با استفاده از قواعد فلسفی حکمت متعالیه نظیر مقارنه انسان و جهان و نیز تحلیل مسئله نفس، نگرشی نوین به ابعاد گوناگون این موسیقی داشته باشد. در واقع، هدف از طرح این مقاله که با روش تاویل انجام گرفته، پاسخ به این مسئله است که موسیقی چگونه فهم و ادراک می‌شود. برآیند این پژوهش نه تنها به امکان تأسیس مبانی حکمی - فلسفی در پرتو حکمت متعالیه برای موسیقی می‌انجامد، بلکه از آنجایی که این تحلیل در پرتو بستری معرفتی انجام می‌پذیرد، نوعی تقدس برای موسیقی قائل شده و آن را از جرگه علوم وسطی خارج و به علوم اعلی و الهیات پیوند می‌زند. علاوه بر آن، در این تحلیل موسیقی هم از حیث آنتولوژیک و هم از حیث هارمونی در تناظر جدی با مبانی فلسفی - عرفانی حکمت متعالیه قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: موسیقی، حکمت متعالیه، انسان، جهان.

فصلنامه راهبرد اجتماعی فرهنگی • سال هفتم • شماره بیست و ششم • بهار ۹۷ • صص ۳۷-۷

تاریخ دریافت مقاله: ۹۶/۱/۱۰ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۶/۳/۲۰

۱. استاد دانشگاه شهید بهشتی (mostafa.ahmadabadi@gmail.com)

۲. استادیار دانشگاه اصفهان، نویسنده مسئول (ali.taghavi2368@gmail.com)

۳. استادیار دانشگاه اصفهان (m.shiravand23@gmail.com)

مقدمه

پیش از آغاز لازم است به این نکته مهم اشاره شود که ملاصدرا از موسیقی سخنی به میان نیاورده است، لکن در این مقاله برآنیم با استفاده از لوازم مکتب او نظریه پردازی کنیم. مسئله موسیقی و بررسی ابعاد گوناگون آن از مسائلی است که همواره اندیشمندان مختلف را در علومی نظیر فلسفه، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی به خود مشغول کرده است. برخلاف تلقی امروزی، هم بعد علمی و هم بعد هنری موسیقی همواره مورد توجه اندیشمندان بوده و می‌توان ادعا کرد قدمت این موضوع به اندازه تاریخ کهن بشریت است. به همین دلیل تحقیق پیرامون تاریخ دقیق پیدایش آن نه تنها امری سهل نیست، بلکه موضوعی محال است.^۱ تاریخ گواهی می‌دهد که مسئله موسیقی فلاسفه بزرگ اسلامی و غربی را در گذشته و در دوران معاصر به خود مشغول کرده و آرا و نظریاتی را در این باره از خود به جای گذاشته‌اند. در یونان باستان از فیثاغورث، افلاطون (در کتاب دهم جمهوری) و ارسطو (در آخر کتاب هشتم سیاست) رساله‌ها و گفتارهایی در این خصوص به یادگار مانده است. اندیشمندان و فلاسفه قرون وسطی نیز آموزه‌هایی را به موسیقی اختصاص داده‌اند. در این دوران موسیقی جزء چهار علمی بوده که نجوم، حساب و هندسه هم جزو آن بوده است. هر چند فیلسوفان دوره مدرن بنا به دلایلی کمتر به این مقوله پرداخته‌اند، لکن فلاسفه بزرگی همچون دکارت، کانت، هگل و به خصوص شوپنهاور آثاری را از خود به جای گذاشته‌اند. دکارت درباره هیچ هنری جز موسیقی اثری ندارد.^۲ ولی فیلسوفی که موسیقی را جدی گرفت و معتقد بود شعر و موسیقی مهم‌ترین پدیدارهای هنری هستند، کانت بود.^۳ هگل نیز

۱. مورخان تاریخ علم، رگه‌هایی از موسیقی اولیه را در بلاد مختلف جهان ذکر کرده‌اند. به‌عنوان مثال، یونانی‌ها هرمس (خدای تجارت و بازرگانی) را به شکرانه بخشیدن موسیقی ستایش می‌کردند. چینی‌ها خیلی پیش از این با موسیقی آشنایی داشتند. فن خنیاگری موسیقی در میان اعراب نیز - چه اعراب بدوی پیش از اسلام چه پس از اسلام - از قدیم‌الایام مورد توجه بوده است. تاریخ کهن ایران زمین نیز یادآور خنیاگرانی است که به گفته تاریخ مهرنگاره‌های کشف شده قدیمی‌ترین سند در تاریخ بشریت محسوب می‌شود.

۲. وی رساله‌ای با نام «درباره موسیقی» نوشته است که رساله جذابی نیست و سخن تازه‌ای هم ندارد.

۳. کانت در کتاب «نقد قوه داوری» زمانی که به موسیقی می‌رسد، ابراز می‌کند موسیقی و شعر بالاترین، کامل‌ترین و تجربیدی‌ترین هستند.

تاریخ هنر را به سه دوره بزرگ: دوره سمبلیک، کلاسیک و دوره رمانتیک تقسیم می‌کند. در دوره سمبلیک، معماری؛ در دوره کلاسیک، مجسمه‌سازی و در دوره رمانتیک، موسیقی نمود یافت. شوپنهاور نیز موسیقی را بالاترین هنر می‌داندست و معتقد بود دلیل آن را باید در تجریدی و غیر مفهومی بودن موسیقی جستجو کرد^۱ (احمدی، ۱۳۹۲: ۲۲).

در تاریخ اندیشه اسلامی نیز موسیقی مورد توجه بوده است. یعقوب بن اسحاق کندی (متوفی ۲۱۸ ق) نخستین فردی بود که کتابی در زمینه موسیقی تألیف کرد.^۲ ابونصر فارابی را شاید شاخص‌ترین اندیشمند اسلامی به‌شمار آورد که در زمینه موسیقی آثاری بر جای گذاشته است که مهم‌ترین آن را می‌توان کتاب «موسیقی کبیر» معرفی نمود.^۳ محمدبن زکریای رازی (۳۱۳ ق) نیز مقالاتی در باب موسیقی داشته که می‌توان به کتاب «الجمال فی الموسیقی» اشاره کرد. علاوه بر اینها می‌توان به ابوالفرج اصفهانی (۳۵۶ ق) و نیز اخوان الصفا که رساله‌هایی در این باب به خود اختصاص داده‌اند اشاره نمود (اسماعیل پور، ۱۳۶۸: ۱۲۱ و حسنی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۳۵). ابوعلی سینا، اندیشمند و فیلسوف نامدار اسلامی نیز موسیقی را از جمله علوم دانسته که شایسته نوشتن جستارهایی در کتب فلسفی است. بحثی که آن را در کتاب شفا و اشارات مورد توجه قرار داده است.^۴ خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۲ ق) نیز از جمله فیلسوفانی است که رساله‌ای در باب موسیقی نگاشته و در «شرح نمط نهم اشارات» مطالبی را در این خصوص به نگارش در آورده است.

بررسی وضعیت مذکور این سؤال را ایجاد می‌کند که چرا فیلسوف که مهم‌ترین اشتغالش تعقل پیرامون پدیدارهاست باید در موضوعی همچون موسیقی، که به ظاهر موضوعی هنری و شاید تفننی است، وارد شود؟ به‌راستی دلیل قرابت فلسفه و موسیقی

۱. از نظر شوپنهاور، موسیقی کامل‌ترین هنر بشری است که به‌طور مستقیم از عقل انسان نشأت گرفته و به احساس و عواطف و غرایز انسانی می‌پردازد. وی معتقد است موسیقی نزدیک‌ترین و کامل‌ترین بیان خواست جهانی است، خواست بودن دنیاست، موسیقی برای هر آدمی بیان بودنش هست؛ چون به بودنش معنا می‌دهد. از نظر شوپنهاور، موسیقی برای انسان هویت‌بخش و تجربه‌نهایی انسان محسوب می‌شود (جهت آشنایی بیشتر رجوع شود به آثار شوپنهاور و نیز کتاب فلسفه شوپنهاور اثر برایان مگی).

۲. وی بیش از هشت رساله در باب موسیقی، پرده‌بندی سازها، موسیقی شعر و نسبت‌های عددی و زمانی در موسیقی تألیف نمود (اسماعیل پور، ۱۳۶۸: ۱۲۰ و مؤمنی کشتلی، ۱۳۸۸).

۳. از وی آثار زیادی در باب موسیقی به یادگار مانده که می‌توان آثاری همچون: المدخل الی الصنعه الموسیقی، الايقاعات، صناعة فی الموسیقی و کتاب الموسیقی را نام برد.

۴. ابن سینا بخش موسیقی شفا را «جوامع علم موسیقی» نام نهاد و کوشید با نوشتن کتاب «الواحق» مطالب ناتمام بخش شفا را تکمیل کند.

چيست؟^۱ چه ارتباطی بین موسیقی و فلسفه، که یکی در قالب «صوت» و دیگری در قالب «لفظ» بیان می شود وجود دارد؟ آیا موسیقی نیز همانند فلسفه حاوی یک «معنا»ی عمیق فکری است؟ اینها سؤالاتی است که این پژوهش درصدد است پاسخی را بر مبنای قواعد حکمت متعالیه برای آن بیابد. پرواضح است که دغدغه ملاصدرا نه پاسخ به این سؤالات بوده و نه همانند دیگر فیلسوفان رساله‌ای را در این خصوص اختصاص داده است. اما به راستی چه ارتباطی بین قواعد متافیزیکی حکمت متعالیه و موسیقی وجود دارد و کدامین قواعد ملاصدرا می توانند ارتباطی با موسیقی داشته باشند؟ پردازش موسیقی در حکمت متعالیه چه تصویری از موسیقی ایجاد خواهد کرد؟ در پاسخ به این سؤالات به صورت اجمال باید گفت هر چند حکمت متعالیه نظامی فکری است که تعلق خاطر عمیقی به علوم اعلی و الهیات بالمعنی الاخص داشته، لکن دستاویز ما در این پژوهش جهت طرح مسئله موسیقی در حکمت متعالیه، به عنوان مسئله‌ای که دغدغه ملاصدرا نبوده، وجود دو دلیل است: اول اینکه حکمت متعالیه با موضوع کلی «وجود» همه چیز را از قوس صعود هستی تا قوس نزول به نحوی پردازش می دهد که امکان طرح هر موضوعی ولو مسائل مستحدثه را نیز به پژوهشگر می دهد. دوم اینکه قواعد و اصول موجود در حکمت متعالیه نظیر اصل مقارنه انسان و جهان، اصل حرکت جوهری، قاعده بسیط الحقیقه و تحلیلی خاص از نفس و قوای آن به نحوی انجام می گیرد که هر فردی را به این حقیقت معترف می سازد که این قواعد فلسفی از پتانسیل بالایی در حل مسائل مختلف برخوردار است. علاوه بر این دو دلیل، مدعای ملاصدرا این است که منابع اصلی حکمت متعالیه قرآن، سنت معصومین علیهم السلام و نیز عقل کشفی بوده، لذا با پذیرش این اصل که چون دین اسلام دینی است

۱. شیخ ابوعلی سینا در کتاب مشهور شفا علوم زمان خود را به سه دسته تقسیم کرده است: اول: علوم عالی؛ علمی که درک و فهم آنها فقط با تعقل صورت می گیرد. مانند الهیات که علوم اولی نیز نامیده می شود. دوم: علوم وسطی؛ که آنها علوم ریاضی هستند. چنانچه فلاسفه قدیم برای درک مطالب علمی خود ابتدا ریاضیات را فرا می گرفتند. سوم: علوم ادنی یا دانی؛ که فقط با ماده سرو کار دارند و آنها را با مشاهده و تجربه می توان درک کرد و آنها علوم طبیعی هستند که امروزه آنها را علوم تجربی می گویند. اما علوم ریاضی در نظر شیخ ابوعلی سینا به چهار قسمت تقسیم می شد: علم اعداد: آشنایی با انواع اعداد و دانستن خاصیت هر کدام و نسبت آنها با یکدیگر است. علم هندسه: آشنایی با احوال خطوط و اشکال سطوح و مجسمات و مساحات اشکال و نسبت بین آنهاست. علم هیئت: آشنایی با عالم و شکل و اوضاع و مقادیر و حرکات ستارگان است. علم موسیقی: آشنایی با انواع نغمه‌ها و اتفاق و اختلاف آنها و ابعاد و اجناس و جمع و انتقالات و ارتفاع آنها و کیفیت تألیف لحن هاست، علم تهیه آلات موسیقی نیز از متفرغات این علم است.

کامل و صلاحیت پاسخگویی به تمام مسائل و موضوعات را دارد، لذا حکمت متعالیه، که فلسفه خویش را از منابع اصلی این دین سیراب نموده، باید بتواند در موضوعات گوناگون ورود پیدا کرده و راه حل‌هایی برای این مسائل ارائه دهد.^۱

نگارندگان معتقدند با تمسک به این دلایل می‌توان موسیقی را نیز بر مبنای این نظام فکری مورد بررسی قرار داد. این مقاله که با روش تحلیلی - اسنادی به قضیه پرداخته، اولین پژوهشی است در کشور که سعی دارد موسیقی را بر مبنای این نظام فلسفی - عرفانی مورد نقادی قرار دهد. قواعدی که ما را در تبیین این مسئله یاری می‌دهند عبارتند از: اصل مقارنه انسان و جهان، اصل حرکت جوهری، قاعده بسیط الحقیقه، تبیین نفس و قوای موجود آن.

۱. واژه‌شناسی موسیقی

آنچه امروزه تحت عنوان «موسیقی» (Music) مصطلح شده، از واژه یونانی Mousika است. پاره‌ای از مورخان این واژه را مشتق از کلمه (Mousika) یونانی دانسته و ریشه آن (Musa) یا به زبان فرانسه (Muse) است. موز در یونان باستان به هر یک از نه رب‌النوع حافظ و حامی شعر و ادب و موسیقی گفته می‌شد. یونانیان باستان که برای هر پدیده‌ای رب‌النوعی قائل بودند، اعتقاد داشتند که نه فرشته وجود دارند که همگی دختران «ژئوس» خدای خدایان محسوب شده و هر کدام الهه یکی از این موارد یعنی موسیقی، تاریخ، کمدی، تراژدی، رقص، غزلیات، نجوم، آواز و شعر حماسی محسوب می‌شوند. وظیفه این نه فرشته اجرای موسیقی، خواندن آواز و رقصیدن بود که با این اعمال اسباب شادی و لذت خدایان را فراهم می‌ساختند (حسینی، ۱۳۷۱: ۹ و شمس، ۱۳۸۳: ۱۳-۱۲).

۲. مقارنه انسان و جهان

بررسی هستی‌شناسانه حکمت متعالیه نشان می‌دهد که تنها انسان و ابعاد وجودی او مورد نظر نیست، بلکه بیشتر میزان و چگونگی فهم انسان به حقیقت و باطن اشیاست که تامل در

۱. خوشبختانه امروزه پژوهش‌های زیادی با محوریت حکمت متعالیه در موضوعات نوظهوری همچون: اخلاق پزشکی (سقط جنین و اهدای عضو)، در حکمت متعالیه (مجله علمی - پژوهشی اخلاق زیستی وابسته به ارگان اخلاق زیستی اسلامی)، بررسی اخلاق زیست محیطی در حکمت متعالیه (مجله اخلاق پزشکی وابسته به دانشگاه شهید بهشتی)، طرح قاعده بسیط الحقیقه در اخلاق زیست محیطی (مجله پژوهشنامه اخلاق وابسته به دانشگاه معارف اسلامی) انجام گرفته که گام‌های آغازینی برای ورود جدی‌تر این نظام فکری - به‌عنوان فلسفه‌ای کاربردی و نه فلسفه‌ای انتزاعی - در حل مسائل نوین به شمار می‌رود.

ذات انسان را ایجاب می‌کند. زیرا انسان تنها موجودی است که ماهیت معین ندارد. از نظر ملاصدرا، انسان برای هر قوه‌ای که در عالم این جهانی وجود دارد، صورت و برای هر یک از صورت‌های عالم معنا ماده محسوب می‌شود. (بیدهندی، ۱۳۸۴، ۲۱) در واقع یکی از قواعد کلی در قبول تشابه این دو عالم، یعنی عالم صغیر و انسان کبیر، در صورت آنهاست. همین تشابه در صورت سبب معرفت انسان از جهان می‌شود، چه اینکه شرط معرفت آن است که ادراک‌کننده و ادراک شونده در صورت با هم متناظر باشند (خامنه‌ای، ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۴-۱۱). از منظر ملاصدرا، انسان مینیا توری از عالم کبیر است. آنچه در عالم است همگی در آدم یافت می‌گردد. جهان عالم کبیر است، لکن انسان به ظاهر صغیر جامع همه مراتب و کمالات این پدیده کبیر در خود است. استاد سیدمحمد خامنه‌ای، یکی از صدراشناسان معاصر، در این باره می‌گویند: «در انسان به ظاهر صغیر همه چیز عالم کبیر نهفته است. پس انسان همان جهان است» (خامنه‌ای، ۱۳۹۲: ۱۴). البته وی کار را در این سطح خاتمه نداده است و اعلام می‌کند که علاوه بر وجود کمالات جنبه‌های طبیعی و مادی جهان در انسان حیثیات عقلی و به تعبیری جنبه‌های متافیزیکی عالم نیز ساری و جاری است: «ما نباید از گفتن این جمله هراس داشته باشیم و نباید فقط به این اکتفا کنیم. از نظر عرفا، انسان نه فقط جهان است، بلکه جهان در درون انسان جا می‌گیرد و از عالم کبیر یک عالم صغیر در درون روح بزرگ انسانی وجود دارد. از حیث روح و عقل، انسان کتاب عقلی و از حیث قلبی انسان نفس ناطقه است» (همان).

بنابراین انسان جان عالم است و از آنجا که انسان جزیی از عالم و چکیده‌ای از آن محسوب می‌شود، در تعامل میان این دو، شناخت انسان از عالم بر اساس توانایی او در ادراک ماهیت حقیقی پدیدارهای خارجی به واسطه توجه و التفات حاصل می‌گردد. ابن عربی، که باید او را استاد ملاصدرا در این موضوعات قلمداد کرد، در خصوص مطابقت انسان و جهان گفته:

لولا ما قال انی انا الکبیر القدیر

روح الوجود الکبیر هذا الوجود الصغیر

(ابن عربی، ۱۴۰۵، ج ۲: ۲۲۲)

شیخ محمود شبستری در گلشن راز این حقیقت را این گونه به رشته نظم درآورده است:

از این پاکیزه‌تر تر نبود بیانی

جهان انسان بُد و انسان جهانی

(شبستری، ۱۳۶۸: ۱۳)

لاهیجی در تبیین و تفسیر همین بیت است که می گوید:

«الانسان کون الصغیر و الکون انسان کبیر».

(لاهیجی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۴۰۴)

در واقع این نکته که انسان همان جهان کبیر و عالم خارجی است، در بحث شناخت‌شناسی^۱ جایگاه بسیار ممتازی دارد. ماهیت شناخت و اینکه چگونه انسان از عالم خارج معرفت حاصل می کند از ارکان اصلی هر نظام فلسفی به شمار می آید. ملاصدرا این قضیه را این گونه حل می نماید که چون همه حقایق عالم به نحو بسیط در انسان متبلور گشته، آن را می شناسد. البته این نه با علوم اکتسابی، بلکه فرد از طریق تزکیه نفس به درجه ای می رسد که می تواند با هر یک از عوالم و حقایق آنها ارتباط برقرار نماید. لذا وجودشناسی و شناخت دقیق، مراتب و عوالم جهان معطوف به شناخت انسان است. حال که نحوه شناخت انسان در قالب اصل مقارنه انسان و جهان مشخص شد، باید به چگونگی ارتباط آن با موسیقی پرداخته شود. بی شک پذیرش این اصل و البته استنباط حقیقی آن نقش اساسی در فهم دقیق موضوعات مترتب بر موسیقی دارد.

۳. خاستگاه و ماهیت موسیقی

پرواضح است آنچه متن عالم واقع را پر نموده، آفریده‌های خداوند است که در قالب پدیدارهایی نظیر کوه، دشت، دریا، جنگل و... هویدا گشته‌اند. در عالم واقع چیزی تحت عنوان موسیقی یافت نمی شود، بلکه این از خصوصیات نفس ناطقه است که در قالب اتحاد با اشیای پیرامونی و با عاملیت و ویژگی خلّاقه نفس اقدام به خلق موسیقی می کند. آفرینش هر صناعی محصول تصورات و یا فطریات انسان است. به عبارت دیگر، انسان چیزی غیر از مجموع تصورات و فطریات خود که آنها را در قوالب مختلفی درمی آورد نیست. در مواجهه با منشأ تصورات معمولاً دو رویکرد وجود دارد: رویکردی که منشأ تصورات انسان را صرفاً جهان خارج و پدیدارهای عالم عین می داند^۲ و رویکرد دیگر که - معمولاً غالب

1. Epistemology

۲. این رویکرد به شکل بارزی در قرن ۱۸ و با ظهور مکتب تجربه گرایی نمود پیدا کرد. تجربه گرایی نظیر جان لاک (پدر تجربه گرایی)، دیوید هیوم و بارکلی از چهره‌های شاخص آن به شمار می آیند. لاک در اظهارنظری انسان را لوح نانوشته‌ای دانسته که در مواجهه با عالم خارج تصوراتی بر او حک می شود. درواقع وی و دیگر تجربه گرایان منشأ همه معارف انسانی را در عالم عین دنبال می کنند (لاک، ۱۳۹۰: ۹).

اندیشمندان و فلاسفه مسلمان از آن تبعیت کرده - معتقد است علاوه بر جهان خارج، پدیدارهای فطری نیز نقش به‌سزایی در ساختار وجودی انسان ایفا می‌کنند. پرواضح است موسیقی - که همان کلام غیرملفوظی که آهنگین شده است - نیز به‌عنوان یک امر وجودی یا از درونیات انسان تغذیه می‌کند و یا انسان با مشاهده پدیدارهای خارجی از تصورات حاصله از آن، متأثر و برخوردار از یک تجربه بیرونی و به تعبیری، برخوردار از یک معنای وجودی می‌شود.

خالق موسیقی با تکیه بر این دو خاستگاه نه تنها اقدام به خلق موسیقی می‌کند، بلکه اساساً در یک معنا موسیقی خارج از این دو متن نیست. در واقع هر طینی که تحت عنوان موسیقی ساطع می‌شود، خاستگاهی در نفس انسان داشته که انسان یا با احاطه بر پدیدارهای خارجی با آن اتحاد پیدا می‌کند و همین اتحاد خود منجر به خلق موسیقی می‌گردد یا اینکه منشا آن فطریات آن جهانی است که خداوند در نفس هر انسانی به ودیعه گذارده است. در واقع، فهم موسیقی را باید از این رهگذر تبیین کرد. چه اینکه فهم هر متعلق شناسایی دلیل بر تجانس و سنخیت آن امر با فاعل شناسا دارد و گرنه هیچ چیزی دلیل بر فهم آن نیست.

نکته مهمی این است که از منظر ملاصدرا، نفس انسان واجد قدرت خلق صور نوپدید است و بسیاری از آثار موسیقایی به‌واسطه مدخلیت این بعد از نفس انسان نه تنها از تلفیق تصورات مکشبه خارجی با پدیدارهای فطری پدیدار شده، بلکه اصولاً موسیقی پدیدار شده ممکن است امری فراتر از مشارکت این دو خاستگاه بوده و خود یک خلق نوینی باشد که بسیار متفاوت از مواد اولیه ساخته شده از آن است. در واقع، عالم خارج و فطریات صرفاً نقش معدّات را فراهم می‌سازند.

واقعیت آن است که حکمت متعالیه جهان را حقیقتی لایه‌لایه و تودرتو معرفی می‌کند. ملاصدرا این حقیقت را این‌گونه بیان می‌کند که جهان حقیقتی است دارای کنه و وجه و هر انسانی در مواجهه با جهان خارج برخوردار از تجربه‌ای معرفتی می‌گردد. فیلسوف، عارف، شاعر و موسیقیدان هر کدام به فراخور استعداد وجودی خود می‌توانند از وجوه جهان، که تا بی‌نهایت امتداد دارد، بهره‌مند شوند. موسیقیدان با مشاهده زیبایی پدیدارهای طبیعی نفس جستجوگر خویش را مستغنی کرده و همین حضور وی با نقش‌بندی‌های طبیعت خود به‌طور مستقیم یکی از خاستگاه‌های زایش موسیقی است. حتی ملاصدرا تفاوت انسان‌ها را متناسب با مراتب آنها ذکر می‌کند:

«ان اختلاف مذاهب بین الناس و تخالفهم فی باب معرفه الحق یرجع الی اختلاف انحاء مشاهداتهم لتجلیات الحق...». (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ج ۲: ۳۸۶)

با تشریح دو موطن اصلی موسیقی، عملاً ماهیت موسیقی مشخص گردید. آن بخش از موسیقی که منشا آن تصورات مکتسبه پدیدارهای خارجی است، ماهیتی تجربی و بخش دیگر موسیقی که نه محصول تصورات بیرونی که بر پایه فطریات و علوم خدادادی شکل گرفته از جنسی آن جهانی برخوردار است. البته هر چند تفکیک ماهیت این دو بخش صرفاً جهت آشنایی با جنس موسیقی صورت پذیرفت، بدون شک تولید موسیقی محصول ترکیب حقیقی این دو بخش در کارگاه نفس انسانی است، لکن بر اساس معرفی خاستگاه موسیقی تا حد زیادی می توان به تأثیر نقش هر یک از این دو خاستگاه در یک اثر موسیقایی اشاره کرد. اما به راستی موسیقی چگونه فهم و ادراک می شود؟ این سؤال شاید یکی از اساسی ترین سؤالات در حوزه موسیقی محسوب شود. اما پاسخ به این سؤال را باید پس از بررسی تفصیلی ماهیت موسیقی مشخص کرد. با تبیین خاستگاه موسیقی، پاسخ به ماهیت آن قدری سهل است. اما تبیین دقیق تر این مسئله زمانی خواهد بود که ماهیت جهان و ابعاد مختلف پدیدارهای بیرونی به عنوان یکی از خاستگاه های موسیقی مشخص شود. اینکه حکمت متعالیه با چه مکانیسمی حقیقت جهان و پدیدارهای عالم عین را تبیین می کند، از اهمیت به خصوصی برخوردار است. با پاسخ به این مسئله است که مسئله اساسی چگونگی فهم موسیقی حل خواهد شد. پیش از ورود به این مبحث لازم است به این نکته بدیهی اشاره شود که اصولاً انسان ها با موسیقی ارتباط ضعیف و یا شدیدی برقرار می کنند. اما درجه برقراری این ارتباط به مراتب و مراحل نفس انسانی، نوع تصورات مکتسبه خارجی و حتی حوزه زیست جغرافیایی افراد و در نهایت، میزان ترکیب نفس انسان بستگی دارد. اکنون سؤال اینجاست که بر اساس قواعد صدرایی جهان خارج دارای چه ماهیتی است؟ آیا جهان خارج در حکمت متعالیه از تار و پودی صرفاً مادی تشکیل یافته یا اینکه متن عالم خارج را گوهایی متفاوتی اشباح کرده است؟ حکمت متعالیه با بهره گیری از آموزه های اسلامی، طبیعت را صحنه نقش بندی های الهی و آوردگاه امور متافیزیکی معرفی می کند.

ضروری است جهت اتقان مطلب حیثیات مختلف جهان بیرونی از منظر این نظام

فلسفی مورد بررسی قرار گیرد:

۴. جهان تجلی اسماء و صفات الهی

از منظر حکمت متعالیه، جهان، کلام عینی الهی محسوب می‌شود. این جهان علی‌الدوام معرف خداست و خداوند دمام در این صحنه سترگ تجلی می‌کند. در واقع، تاروپود عالم هستی بر وجود اسما و صفات الهی دلالت می‌کند. ملاصدرا اذعان می‌کند دنیایی که ما آن را در سطح حسی تجربه می‌کنیم، خود حقیقتی سرشار از راز و رمز است که به حقیقتی در ورای خود اشارت می‌کند که به حقیقه‌الحقیقه یاد می‌گردد. بنابراین هر کدام از اشیاء موجود در جهان عالم به گونه‌ای خاص دارای حقیقت‌اند؛ چرا که تمام هستی و موجودات آن کلمات حق‌اند. به قول حاجی سبزواری:

حاکیه جماله جلاله

فالکل بالذات له دلاله

شاید بتوان این گونه مطرح کرد که آنچه جان این پژوهش را در برمی‌گیرد، محتوای همین بیت است که البته نیاز به تفسیر و تبیین دارد.

گفته شد که یکی از خاستگاه‌های موسیقی، جهان خارج است؛ با همه زیبایی‌های خدادادی‌اش که جلوه‌گاه جمال و جلال الهی است. نکته مهمی که باید در تولید موسیقی بدان توجه داشت این است که جهان با چه رویکردی به موسیقیدان نظر می‌کند؛ با وجه جمال الهی یا جلال الهی. به عبارت دیگر؛ جهان دارای اطوار و مراتب متعدد است؛ به نحوی که ممکن است برای فردی جهان با وجه جمال الهی خودآرایی کرده و موجبات ابتهاج و سرزندگی را در وی فراهم آورد و برای فردی دیگر، همین وجه بر سبیل جلال الهی ظهور کرده و یادآور غربت او و کل جهان - با همه زیبایی‌های‌اش - در سیاه‌چال عمیق دنیای مادون و دوری وی از معشوق واقعی باشد. در واقع، علاوه بر اینکه نفس ناطقه انسان‌ها خود دارای مراتب متعددی است، جهان خارج نیز دارای مراتب متعددی است و همین اختلاف در مرتبه خود موجب صدور صور متعدد در قالب صور جمالی و جلالی است. با این رویکرد، تولید موسیقی امری کشفی است که با اتحاد نفس ناطقه با صور گونه‌گون و لایتن‌های این جهان و در کارگاه نفس صورت می‌پذیرد. اما اینکه کیفیت این امر چگونه است، امری است که نیاز به بسط دارد. خداوند احسن‌الخالقین است و با دست هنرمندانه خویش هر مخلوقی را به احسن وجه خلق کرده و همین امر باعث شده که هنر و زیبایی نحوه‌ای از انحای وجودی هر مخلوقی محسوب شود. هنگامی که نفس ناطقه انسان با حقیقت وجودی شی اتحاد پیدا می‌کند، همه ابعاد وجودی شی با انسان متحد شده و

نفس ناطقه به خاطر حیث خلاقه خود به انکشاف و انخلاع حیثیات گوناگون آن شی از جمله حیث هنری و حیث موسیقایی آن می‌پردازد. در واقع تولید موسیقی در کارگاه نفس ناطقه و در اثر اتحاد نفس با حیثیات شی صورت می‌گیرد. جان کلام اینکه جهان با همه مخلوقات خود به واسطه خلق توسط احسن الخالقین، علاوه بر همه حیثیاتی که قوام وجودی هر شی بدان وابسته است، از حیثی هنری برخوردار است که هنرمند در مواجهه با آن، این حیث را با تمام وجود کشف می‌کند. در واقع حیث هنری و موسیقایی نه زاینده ذهن موسیقیدان که امری وجودی در تاروپود جهان است. عالم شهادت مرتبه فروافتاده و رقیقه‌ای از عالم حقیقت است، لذا هستی با همه موجوداتش تنزل یافته حقیقتی متعالی است و هر فردی بنا به قوه دراکه خود می‌تواند به انکشاف این بعد از جهان بپردازد. با این نگرش، هنر و موسیقی نیز به عنوان یکی از حیثیات وجودی مخلوقات، خود تنزل یافته حقیقتی است که بر نفس، دل و دست انسان ساری و جاری می‌شود. از این منظر، موسیقی همانند موطن خود یعنی عالم شهادت از حقیقتی متعالی حکایت می‌کند، بدین نحو که موسیقی موجود نه حقیقتی راستین که شبیحی از موسیقی اصیل است و هر چه به حقیقت واقعی اشیا نزدیک‌تر شویم، حیث موسیقایی اشیا نیز اصیل‌تر و فطری‌تر خواهد بود.

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی
صورت زیرین اگر با نردبان معرفت در رود بالا همی با اصل خود یکتاستی

ملاصدرا در تبیین هویت استتیک عالم خلقت به مثابه نوعی محصول عالم صنع که ناشی از عشق، زیبایی و زیبایی‌شناسی خداوند است یاد کرده است. ایشان قاعده «ان الله سبحانه قد خلق النفس الانسانیه و ابداعها مثالا له ذاتا و صفة و فعلا» (صدرالمتالهین، ۱۴۱۱، تفسیر سوره واقعه، ۱۵۳) و «معرفة النفس ذاتا و فعلا مرقاة لمعرفة الرب و فعلا» (همان، الحکمة المتعالیه، ج ۸، ۲۲۴) را مبحثی اساسی در این خصوص معرفی کرده است. می‌توان این‌گونه گفت که از نگاه ملاصدرا آنچه در موسیقی به عنوان یک نحوه آفرینش استتیک و خلق اثر هنری اتفاق می‌افتد، مثال و ظهوری از تجلی اسما الهی در نفس انسان است. لذا آفرینش موسیقی توسط نفس انسان، مرآتی برای آفرینش هنری خداوند است (امامی جمعه، ۱۳۸۵: ۲۵). بر این اساس لازم است بحث را در دو مسئله اساسی پی‌ریزی کرده و تفصیل آن را به صفحات آتی واگذاریم. ملاصدرا «عالم» و همچنین «نفس» انسان را عینا یک کتاب و یک تصنیف می‌داند: «کل العالم تصنیف الله» (صدرالمتالهین، ۱۳۸۱، ج ۲:

(۳۲۵)؛ بدین نحو که با مطالعه این دو نشئه چیزی جز ظهور جمال و جلال الهی مشاهده نمی‌گردد. (همان، ج ۸: ۱۸۴) وی تصویرگری و نقش آفرینی خداوند در عالم عین و مزین نمودن آن به انواع زینت‌ها را با تصویرگری انسان در آثار تولیدی خویش متناظر می‌داند (امامی جمعه، ۱۳۸۵: ۲۶). او این مقایسه را با استناد به عبارات و تعبیرات امام محمد غزالی تنظیم نموده و مبنای آن را نیز بر اصل «خلق آدم علی صورته» قرار داده است. بنابراین آنچه در عالم انسانی از حیث جمال و زیبایی صادر می‌گردد، همه و همه رقیقه‌ای از حقیقت اسما الله است که بر نفس و دست انسان تنزل یافته است (صدرالمألهین، ج ۷: ۱۸۲-۱۸۱).

«العالم کله کتاب الحق و تصنیف الله الذی ابرز فیه کمالاته الذاتیه و معانیة الالهیه. و کتاب الانسان مجموعه مختصره فیه آیات الكتاب المبین، فمن تأمل فیه و تدبر فی آیاته و معانیه بنظر الاعتبار یسهل علیه مالعہ الكتاب الکبیر و آیاته و معانیه و اسراره و اذا اتفق و احکم معانی الكتاب الکبیر یسهل مع ها العروج الی مطالعہ جمال الله و جلال احدیته» (همان، ۱۸۴).

ملاصدرا در اسفار بخشی تحت عنوان «فی ذکر عشق الظرفا و الفتیان لا وجه الحسان» را به ارتباط و تناظر بین آفرینش الهی و انسانی اختصاص داده و در این رابطه مکرر انسان‌ها را با عباراتی نظیر «فانظر الی صنع الباری و العجب مِمَّن لا یُنظر و لا یتأمل فی صنع بیت تولى الله بنیانه بقدرته» (همان: ۱۴۵) به تأمل در مصنوعات الهی ترغیب داده است.

در حقیقت با بررسی حکمت متعالیه می‌توان به این نتیجه نائل آمد که بین طبیعت به عنوان فعل الهی (با توجه به همه حیثیات آن) و مصنوعات هنری انسان نظیر موسیقی نوعی اینهمانی وجودی برقرار است. در واقع این دو نحوه آفرینش یعنی خلق الهی و انسانی از یک سنخ، از یک وجود و از یک حقیقت (منتهی با شدت و ضعف) حکایت می‌کنند. با این رویکرد، موسیقی در پرتو حکمت متعالیه عبارت است از انکشاف و انخلاع وجهی از وجوه متعدد یک امر با توجه به ساحت ظاهری و باطنی آن. در واقع موسیقی نه یک اثر جدید که پرده برداری از حقیقتی نهفته در دل هر مخلوق است که نفس ناطقه انسان موفق به انخلاع آن از دل امور می‌گردد. با توجه به همین نگرش می‌توان ادعا کرد که قواعد آنتولوژیک و اپیستمولوژیک حکمت متعالیه دریچه‌ای نوین را جهت پردازش کل هنر - که یکی از شقوق آن موسیقی است - فراروی اندیشمندان قرار می‌دهد. امری که می‌تواند طلوعه‌ای جهت نضح تحقیقات عمیق پیرامون مسئله موسیقی با رویکرد «موسیقی الهیاتی یا

عرفانی» شود.

در صفحات آتی با ذکر مراتب نفس انسان و مراتب مختلف جهان و نیز تناظر بین این دو به نحوه تولید انواع موسیقی در دو قالب موسیقی ربانی و موسیقی شیطانی خواهیم پرداخت.

۵. ابعاد جهان

در جهان بینی ملاصدرا جهان دارای دو بعد فیزیکی و متافیزیکی است. با استفاده از قاعده بسیط الحقیقه بعد فیزیکی جهان از ویژگی حیات، علم، قدرت و ادراک برخوردار است. ملاصدرا بیان می‌کند که وجود عین کمالات الهیه است و هر جا که وجود باشد، ملحقات کمالیه نیز حضور خواهند داشت:

«سنخ الوجود واحد و متحد مع العلم و الاراده و القدره من الكمالات اللازمه للوجود
اینما تحقق و کیفما تحقق - فیکون لها نحو من الشعور بالکمال شعورا ضعيفا على
قدر ضعف وجودها الذی هو ذاتها و هویتها»

(ملاصدرا، ج ۲: ۲۵۹)

ملاصدرا با استفاده از وحدت تشکیکی وجود، از طرفی خدا را در راس قوس صعود هستی نشانده و از طرف دیگر، طبیعت را با همه گونه‌های مُلکی‌اش در انتهای قوس نزول قرار می‌دهد. وی با استفاده از حرکت جوهری قائل است حرکت و پویایی از قوس نزول تا قوس صعود ادامه دارد. در واقع حرکت جوهری بنیان هستی را نهادی ناآرام و غیرایستا معرفی کرده و این حرکت به گونه‌ای ترسیم شده که تا وصول به حقیقه الحقایق ادامه دارد. علاوه بر این، ملاصدرا با تبیین قاعده اتحاد عاقل و معقول، اتحاد انسان با هر یک از عوالم و مراتب هستی را اثبات کرده است. بر اساس این قاعده، سیر انسان در ظاهر امور متوقف نمی‌شود، بلکه این سیر از ظاهر به باطن اشیا و از باطن به دیگر بواطن در حرکت است. در این سیر، انسان با هر مرتبه اتحاد وجودی یافته و همین امر موجب تحقق عینی آن مرتبه از هستی در درون انسان و در نهایت انکشاف آن مرتبه برای وی خواهد شد.

«کلُّ ما یراهُ الانسان فی هذا العالم - فضلا عن العالم الآخره - فانما یراه فی ذاته و فی عالمه و لا یری شیئا خارجا عن ذاته و عالمه و عالمه ایضا ذاته... النفس الانسانیة من شانها ان تبلغ الی درجه یکون جمیع الموجودات الغیبیه اجزا ذاتها و تكون قوتها ساریه فی جمیع الموجودات و یکون وجودها غایه الخلقه» (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۳۰۹، مفاتیح الغیب).

بدون شک نه تنها ترسیم چنین جهانی با ماهیتی الهی نقش مؤثری در تبیین ابعاد موسیقی دارد، بلکه عملاً پاسخ به مسائل و سؤالات مطرح در موسیقی صرفاً در پرتو چنین نگرشی به جهان قابل پیگیری است. علاوه بر این، وجود قواعد خاص و بدیع فلسفی در حکمت متعالیه ما را در ارائه چهره نوینی از موسیقی یاری می‌رساند.

اما این چهره خاص از جهان و نیز این قواعد فلسفی چه کاربردی در موسیقی داشته و چگونه می‌توان با استفاده از این آموزه‌ها موسیقی را پردازش کرد؟ جهت فهم بیشتر مطلب لازم است هم مروری بر مباحث قبلی داشته باشیم و هم قدری بیشتر مطلب را بکاویم. مطابق اصل عینت انسان و جهان - انسان جهان صغیر است و جهان انسان کبیر - نه تنها به اثبات چگونگی شناخت انسان از وجه ظاهری جهان پرداخته می‌شود، بلکه مراتب و کنه وجودی جهان نیز از این طریق شناخته می‌شود. به عبارت دیگر بر مبنای حکمت متعالیه، انسان با اتحاد با ظاهر و باطن جهان می‌تواند به شناخت آن اقدام کند. کوتاه سخن اینکه عینیت بین انسان و جهان عامل شناخت انسان از مراتب و اکوان وجودی جهان شده است. موسیقی نیز که خاستگاهی در هر دو وعاء داشته یعنی سری در اعماق مراتب لایتناهی وجود انسان (فطرت) و سری در وجه و کنه جهان دارد، لذا فهم آن صرفاً از همین رهگذر قابل بررسی و تبیین است. در واقع نه تنها خلق موسیقی از اتحاد حقیقی بین عوالم وجودی انسان با پدیدارهای ظاهری و باطنی جهان شکل می‌گیرد، بلکه اساساً ماهیت موسیقی چیزی غیر از مجموع تصورات فطری و اکتسابی در کارگاه نفس خلاق انسان نیست! بنابراین اگر گفته شود بین موسیقی، انسان و جهان عینیت برقرار است، سخنی به گزاف گفته نشده است. برای انکشاف بیشتر موضوع مثالی ذکر می‌کنیم: فیلسوف با تأمل در پدیدارهای ظاهری جهان به کشف ارتباط بین پدیدارها نائل می‌شود. در افقی بالاتر، همو از طریق همین تأمل به کنه جهان نائل شده و پاره‌ای از حقایق بر او مکشوف می‌گردد. واقعیت این است که شاعر، عارف و موسیقیدان نیز وضعیتی بسان فیلسوف دارند. موسیقیدان با نظاره پدیدارهای جهان از تصویری بر لوح وجودی خویش برخوردار شده که تفسیر همین تصویر را در قالب موسیقی ابراز می‌دارد. مع الوصف باید این حقیقت را

۱. آنچه‌آن که هستی آینه تمام‌نمای جمال و جلال الهی محسوب می‌شود، نفس آدمی نیز آینه ظهور جلوات الهی تلقی می‌گردد: «ان جمیع الماهینت و الممكنات مرآت لوجود الحق تعالی و مجالی لحقیقه المقدسه» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲: ۳۶۵) علاوه بر این، نفس به واسطه قدرت خلق صور جدید توانایی و صلاحیت تبدیل این صور در قالبی تحت عنوان موسیقی را دارد. در واقع، نفس خلاق، آفریده خداوند خلاق است که فرموده است: «ان الله علی کل شیء قدیر».

پذیرفت که صدای موسیقی (صوت) صدای تعقل فیلسوف، صدای شعر شاعر و صدای تصویر نقاش است. سفره‌ای که اندیشمندان، شعرا و عرفا بر سر آن نشسته‌اند، سفره واحدی است و هر انسانی بنا به سلیکی که در پیش گرفته، قرائتی معرفتی متناسب با سلوک خویش از آن ارائه می‌دهد. در واقع آنچه متفاوت است زبان ارائه این معرفت فکری است.

هر کس به طریقی صفت حمد تو گوید طوطی به غزل خوانی و قمری به ترانه

به‌رغم تفاوت زبان‌ها و بیان‌ها، به‌دلیل وجود بستر یکسان فطری که بین همه انسان‌ها با هر زبان و نژادی و در هر جغرافیایی در کره خاکی وجود دارد آموزه‌های معرفتی موجود در موسیقی تا حدی قابل شناسایی و ادراک است. بسط بیشتر این مطلب را به بخش مراتب موسیقی واگذار می‌کنیم.

اما نکته مهم دیگر راجع به حقیقت موسیقی است. دانسته شد که بر مبنای قواعد حکمت متعالیه تمام مراتب ملکی جهان، از حقیقتی عالی و الهی تشکیل یافته است. مراتبی که خود یکی از خاستگاه‌های موسیقی قلمداد می‌شود. در واقع، موسیقی چیزی جز تبدیل و تفسیر کلام عینی خدا به کلام صوتی نیست لذا باید از درجه‌ای مقدس برخوردار باشد. بدون شک حقیقت موسیقی آنگاه که مبین تفسیر جهان و انعکاس صوت گونه‌پدیدارهای حوزه فیزیکی جهان باشد، از حقیقتی عالی و الهی برخوردار است نه دانی و شیطانی. چه اینکه آنچه‌چنان که گفته شد یکی از خاستگاه‌های موسیقی، جهان و مراتب موجود آن است. در واقع طنین موسیقی، کاشف از حقیقت مراتب جهان به زبانی خاص است. لذا باید طنینی الهی، معرفت‌زا و آرام‌بخش باشد تا بتواند در کنار دیگر منابع تعالی انسان موجبات تعالی انسان را فراهم سازد نه سقوط اخلاقی وی را. اما واقعیت آن است که موسیقی فعلی نه تنها منعکس‌کننده مراتب تجلیات الهی جهان نیست، بلکه ابزاری است که موجبات تنزل و حتی سقوط اخلاقی انسان را فراهم ساخته است. به‌راستی چرا موسیقی که باید پدیدارکننده موجودی الهی (جهان و نفس انسان) باشد، خود موجبات سقوط اخلاقی انسان را فراهم ساخته و او را تا حضیض مراتب وجودی تنزل می‌دهد؟ علاوه بر این، چرا آن چنان که گفته شد بین انسان، جهان و موسیقی عینیت برقرار است، اما فرد به‌راحتی نمی‌تواند مقصود موسیقیدان را ادراک و با آن ارتباط برقرار سازد؟ به عبارت دیگر، به‌رغم اینکه انسان‌ها بر اساس فطرتی یکسان آفریده شده‌اند و موسیقی پدیدارکننده مراتب نفس و مراتب جهان است - جهانی که بر مبنای حکمت متعالیه بالقوه در درون همه انسان‌ها وجود دارد - چرا

موسیقی برخی بلاد جغرافیایی خوب ادراک نمی‌شود و نمی‌توان با آن ارتباط برقرار نمود؟ پاسخ این سؤالات را باید در تحلیل مراتب وجودی انسان و جهان جستجو کرد.

۶. تقسیم‌بندی مراتب موسیقی

پیش از ورود به مراتب موسیقی لازم است ابتدا به بررسی ابعاد گوناگون نفس پرداخته شود. از آنجا که کارگاه موسیقی نفس انسان بوده و طنین موسیقی، طنین نفس محسوب می‌شود، لذا ساختار و مراتب موسیقی باید دقیقاً هماهنگ با نفس تنظیم شود. در واقع اگر کسی بخواهد ابعاد و مسائل مختلف موسیقی را درست فهم کند، باید علم النفس را به درستی بررسی و مطالعه نماید. ذکر این نکته نیز بسیار مهم است که موسیقی زبان نفس است. لذا آن را باید حیث خاصی از حقیقت دانست. در واقع زبان خود فرع بر حیثیت وجودی هر حقیقتی است. لذا نت‌های موسیقی خود الفبای رمزی نحوه خاصی از حقیقت جهان و نفس محسوب می‌شوند. مع الوصف آشنایی با حیثیات، مراتب و به‌طور کلی مسائلی که پیرامون نفس - که امری بسیار راز آلود و غامض است^۱ - می‌گذرد برای موسیقی و موسیقیدان امری اجتناب‌ناپذیر است. بدون آگاهی از این علوم، نه تنها محصول تولیدی فاقد هر گونه آموزه معرفتی و الهی خواهد بود، بلکه حضور در چنین عرصه‌ای منجر به سقوط نفوس انسانی در چاه ویلی خواهد شد^۲ که هیچ انتهایی برای آن وجود ندارد. مسائلی همچون: چیستی نفس، کیفیت خلاق بودن نفس، مراتب نفس و اشتداد نفس. اما حقیقت نفس در حکمت متعالیه چگونه پردازش شده و کیفیت آن در انسان‌ها به چه نحوی است؟ کدامین مسئله از مسائل موسیقی را می‌توان با ابتنا بر آن پاسخ داد؟ هدف ما در این بخش، بررسی مراحل و مراتب نفس و چگونگی تبیین موسیقی بر پایه آن است. پیش از ذکر مراتب و مراحل نفس ابتدا لازم است به دو موضوع اساسی پیرامون نفس که از اهمیت به‌سزایی در موسیقی برخوردار هستند پرداخته شود:

۱. مسئله نفس و روح از امور اسرارآمیزی است که نه تنها انسان‌ها بلکه حتی اولیا الهی بهره‌آنجانی از آن ندارند؛ تا آنجا که قرآن کریم اطلاع کامل از آن را مختص ذات الهی دانسته است: و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتینم من العلم الا قليلا (اسرا/۸۵).

۲. اشاره به این نکته است که از منظر ملاصدرا هر چند می‌توان برای نفس مراتبی را قائل بود، لکن هر کدام از این مراتب خود از بی‌نهایت مرحله تشکیل شده است. ای بسا انسانی که در یکی از مراحل نفس قرار گیرد و تا پایان زندگانی توفیق حضور در مراحل و مراتب متعالی‌تر را نیابد.

الف) حقیقت نفس

نفس، امر یکسان و ثابتی است که در میان همه انسان‌ها به صورت مشترک وجود دارد. ملاصدرا در این باره ابراز می‌دارد که نفس در ابتدای پیدایش خود صورت واحدی از موجودات همین عالم مادی است و تنها تفاوت او با دیگر صور موجودات این عالم آن است که در نفس استعداد سلوک تدریجی به سوی عالم ملکوت وجود دارد و بین فعلیت وجود جسمانی و قبول استکمال و نیل به مرتبه مجرد هیچ منافاتی وجود ندارد (ملاصدرا، ج ۳: ۳۳۱). در حکمت متعالیه، نفس محصول کارگاه جسم است که در نتیجه تحول و تکامل جسم ایجاد می‌گردد. نفس بر اساس حرکت جوهری صورت‌های گوناگون را یکی پس از دیگری بر تن کرده^۱ و پس از صورت‌های نوعیه و معدنیه، مراحل رشد به نفوس نباتی، حیوانی و انسانی می‌رسد. در واقع نفس که موجودی مجرد است، مراحل گوناگون رشد و نمو و تغذیه را از دامان جسم آغاز و از خصوصیات نظیر «اشتداد وجودی» و «خلق» که نقش مهمی در پیکربندی موضوع پژوهش دارد، برخوردار می‌شود.

از مسائل بسیار مهم در معرفت‌شناسی، چگونگی تفهیم و تفهم و به تعبیر دیگر، نحوه برقراری ارتباط با دیگر انسان‌هاست. اینکه چگونه می‌توان دیگران را فهمید و به مقصود و منظور آنها دست یافت، از مسائل بسیار اساسی و البته صعب و مورد بحث در برخی علوم است. این موضوع در علوم نظیر فلسفه و روانشناسی بحثی پردامنه است و قدمت آن به زمان ارسطو می‌رسد. یکی از مسائل اساسی در حوزه موسیقی نیز شبیه به این بحث است: چگونه انسان‌ها با موسیقی‌ای که نواخته می‌شود ارتباط برقرار می‌کنند؟ آن چنان که گفته شد، حکمت متعالیه، حقیقت نفس همه انسان‌ها و نیز وجود مراتب متعدد نفسانی در بین آنها را امری مشترک دانسته و معتقد است فصل مشترک انسان‌ها در برقراری هر نوع ارتباطی به وجود نفس مشترک برمی‌گردد. در واقع آنچه باعث می‌شود «فهم حداقلی» از موسیقی سایر بلاد جغرافیایی برای همگان محقق شود وجود بستر یکسان و عمومی نفس و مراتب آن در میان افراد است. اما اینکه چرا با برخی موسیقی‌ها نمی‌توان ارتباط برقرار کرد، این موضوع به اختلاف سطح نفس افراد و به تعبیر دیگر، به حضور افراد در مراتب و مراحل مختلف نفس بر

می‌گردد^۱ (جعفری، ۱۳۹۲: ۲۲). در اینجا شایسته است به ذکر مثالی پرداخته شود: وقتی موسیقی مثلاً سرخپوستان در بلاد مختلف نواخته می‌شود، همگان با آن ارتباط «نسبی»^۲ برقرار می‌کنند. چرا؟ بدون شک تامل بر این سؤال - که دارای حیثی معرفت‌شناسانه است - و یافتن پاسخی فلسفی متناسب با آن از اهمیت زیادی برخوردار است. سؤال را قدری بسط می‌دهیم. اگر موسیقی صرفاً امری شخصی است و به حالات مختلف نفس موسیقیدان بازمی‌گردد و یا مربوط به گروه خاص (موسیقی قبیله‌ای) و یا حداکثر از جنبه ملی برخوردار است، چگونه این موسیقی توسط نژادها و زبان‌های مختلف کره زمین فهمیده می‌شود و انسان‌ها با آن ارتباط نسبی برقرار می‌کنند؛ مثلاً شاد می‌شوند، غمگین می‌شوند و یا حتی مهم‌تر از آن چگونه این موسیقی خودنشان از جغرافیایی خاص داده و ذهن‌ها را به سمت موقعیت جغرافیایی خاصی رهنمون می‌سازد؟ درونمایه موسیقی سرخپوستان مربوط به طبیعت (موسیقی کوهستان) است. هنگامی که طنین آن شنیده می‌شود، ذهن هر انسانی بی‌درنگ به سمت طبیعت رهسپار می‌شود^۳ نه کوچه و خیابان. چرا؟ به راستی کدام ویژگی در موسیقی وجود دارد که باعث فهم آن توسط دیگران می‌شود؟ و یا اگر این به نفس انسان‌ها بر می‌گردد، چه ویژگی در انسان‌هاست که همگان فهم حداقلی ولو بسیار ضعیف از آن می‌توانند داشته باشند؟ آیا این مربوط به نفس الامر موسیقی است یا نفس انسانی؟

پاسخی که می‌توان بر مبنای حکمت متعالیه برای این سؤالات یافت این است که اولاً، نفس واحد به‌عنوان امری مشترک در بین همه انسان‌ها وجود دارد. به عبارت دیگر، انسان‌ها توحید نفسانی دارند. ثانیاً، این نفس واحد مشترک از توحید مراتب و مراحل در بین همه

۱. ذکر این نکته مهم است که از آنجایی که جهان و نفس از بی‌نهایت لایه تودرتو تشکیل شده‌اند، بنابراین موسیقی نیز از بی‌نهایت سطح برخوردار بوده و حد یقینی نمی‌توان برای آن در نظر گرفت. اما این نکته واضح است که آن نفسی که در اعلی درجه عینیت با بواطن جهان باشد، صاحب فطری‌ترین و زیباترین طنین خواهد بود.

۲. اینکه در این پژوهش دائماً به میزان فهم موسیقی با عباراتی نظیر «فهم حداقلی» و «فهم نسبی» تأکید شده، نکته‌ای کلیدی است. چه اینکه اعتقاد داریم تا نفس خود را واجد شرایطی نکند توانایی فهم و انتقال حقیقی موسیقی را ندارد. این شرایط در حوزه عقل عملی و راه‌های نیل به موسیقی ناب بحث شده است.

۳. ذکر این نکته که سرخپوستان در دامان طبیعت زندگی کرده و آلات موسیقی آنها نیز از جنس طبیعت است، در فهم موسیقی بسیار مهم است. نگارنده بر این باور است که هر چه انسان بیشتر در دامان طبیعت باشد و به اصطلاح با طبیعت مونس و همدم باشد و همچنین آلاتی که از آنها برای موسیقی استفاده می‌کند از خود طبیعت ساخته شده باشد (مثل نی) تأثیرپذیری و انتقال آن موسیقی بر دیگر نفوس بیشتر خواهد بود.

انسان‌ها برخوردار است. یعنی نه تنها نفس همگان از جنسی یکسان تشکیل شده،^۱ بلکه کیفیت مراتب نفس همه انسان‌ها یکی است.^۲ ثالثاً، همچنان که ذکر شد، بر مبنای اصل عینیت انسان و جهان، همه مراتب مُلکی و ملکوتی جهان در همه انسان‌ها به نحو بالقوه وجود دارد. لذا موسیقی منعکس‌کننده هر مرتبه‌ای از جهان که باشد (مراحل سه‌گانه‌ای که ذکر آن خواهد آمد) باید توسط دیگر انسان‌ها فهمیده شود و با آن ارتباط برقرار سازد. اما اینکه چرا نه موسیقی منعکس‌کننده کامل مراتب مختلف جهان است و نه نفوس می‌توانند به‌طور کامل با آن ارتباط برقرار سازد، سؤال اساسی است که باید پاسخ داده شود.

ب) شدت و ضعف نفس

از منظر حکمت متعالیه، موجودات عالم در عین اینکه در موجود بودن واحدند، دارای شدت و ضعف وجودی هستند. بنابراین نظام هستی سلسله‌ای از مراتب موجودات قوی و ضعیف است که از ضعیف‌ترین تا قوی‌ترین وجود ترتیب یافته‌اند. ملاصدرا با استفاده از تقسیم‌بندی مراتب هستی به معرفی مراتب تکامل و سعادت نفس از بعد درجه وجودی می‌پردازد. پیش از پرداختن به این تقسیم‌بندی لازم است گفته شود که هر قدر نفس و قوای آن به لحاظ وجودی قوی‌تر و شدیدتر باشد، از مرحله تکاملی والاتری برخوردار است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹: ۱۲۱، ملاصدرا ۱۳۸۲: ۲۹۷).

شدت وجود نفس از دو جهت موجب ارتقای مرتبه آن می‌شود: اول از آن جهت که خود مرتبه وجود را نشان می‌دهد. دوم آنکه هر چه نفس و قوای آن وجود شدیدتری داشته باشد، قادر به درک مدرکات ناب‌تری خواهد بود. هر چه مدرکات ناب‌تر باشد مرتبه تکاملی مدرک بالاتر خواهد بود. در واقع حکیم صدرا مراتب مختلف نفس را براساس مدرکات قوای مختلف معرفی می‌کند. این موضوع نقش مهمی در پردازش موسیقی ایفا

۱. قرآن کریم درباره فطرت یکسان انسان فرموده: «فأقم وجهک للدين حنیفاً فطره الله التي فطر الناس علیها...» (روم/۳۰). امام صادق (ع) درباره این آیه می‌فرماید: «فَطَرَهُمْ جَمِيعاً عَلَى التَّوْحِيدِ» (کافی ۱۲/۲، ح ۳ و رجوع شود به: کافی ۱۳/۲، ح ۵ و توحید صدوق: ۳۲۹، ح ۵. برگرفته از کتاب معرفت فطری خدا اثر رضا برنجکار).

۲. قرآن کریم این حقیقت را این‌گونه بیان می‌دارد: هو الذی خلقکم من نفس واحد... (اعراف/۱۸۹).

۳. هر چند مراتب فلسفی نفس در سطور آتی ذکر خواهد شد، لکن متناسب با موضوع مورد بحث بایسته است در اینجا ذکر از مراتب نفس در لسان دینی هم نقل شود. این موضوع هم در قرآن و هم در گفتار ائمه بزرگوار اسلام (سلام الله علیهم اجمعین) ذیل سه عنوان نفس اماره، نفس لوامه و نفس مطمئنه آمده است. بدون شک حضور موسیقیدان در یکی از این مراتب نفسانی نقش به‌سزایی در فهم موسیقی توسط دیگران و انتقال آن توسط موسیقیدان دارد.

خواهد کرد. در واقع یکی از نشانه‌های فهم حضور موسیقیدان و اینکه وی در چه مرتبه نفسانی قرار دارد، به بحث شدت و ضعف موسیقی بازمی‌گردد. علاوه بر این، آن چنان که گفته شد، اختلاف موسیقی به کیفیت سطح نفس بازمی‌گردد و یکی از راه‌های زیبایی‌بخشی به موسیقی به شدت و ضعف نفس موسیقیدان و نیز مستمع برمی‌گردد. هر میزان که نفس از شدت قویتری برخوردار باشد، به همان میزان به ادراک مدرکات ناب‌تری در عالم نائل می‌شود. امری که خود تأثیر شگرفی در اثربخشی، زیبایی و حتی جنبه آرامش‌بخشی موسیقی بر ذهن مخاطب دارد. این موضوع در صفحات آتی به تفصیل مورد بحث قرار می‌گیرد و لذا در اینجا از اطناب کلام خودداری می‌کنیم. ملاصدرا معتقد است که تنها نفس انسان است که به عنوان کون جامع، می‌تواند عوالم سه‌گانه (طبیعت، مثال، مجردات) را در سعه وجودی خویش داشته باشد. وی تأکید می‌کند که انسان با حرکت جوهری می‌تواند همه عوالم و اکوان را طی نموده و از مرحله جمادی عبور کرده به عالی‌ترین مراحل وجودی نائل شود (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ج ۹: ۱۹۶-۱۹۵ و ملاصدرا، ۱۳۴۶: ۲۶۶-۲۶۱).

نکته بسیار مهم در آموزه‌های ملاصدرا، که ارتباط تنگاتنگی با مبحث مورد پژوهش دارد، تأکید وی بر اجزای سه‌گانه نفس است. ایشان معتقدند که نفس انسانی در عین بساطت و وحدت دارای سه جز است که هر کدام نشئه‌ای غیر از دیگری است: اولین جز آن در جوهر این عالم؛ دومی در عالم برزخ و سومی در عالم قدس جای دارد. در واقع ملاصدرا بر این نظر است که نفس انسان از چنان کمالات وجودی برخوردار است که همه این خصوصیات را در عین یگانگی و بساطت داراست. (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۸: ۱۳۵). به عبارت دیگر، نفس یک نحوه وجودی دارد که در عوالم گوناگون سیر می‌کند و دائماً از یک عالم به عالم دیگر در حال سیر است و در هر عالم آثار و خصوصیات متناسب با آن از خود بر جای می‌گذارد. لکن پیش از پردازش این مبحث لازم است جهت نگرش جامع به موضوع ابتدا مراتب تکاملی نفس از حیث مراتب وجودی را به اجمال از نظر گذرانده و سپس مراتب و مراحل تکامل نفس را از حیث مراتب مدرکات پی‌بگیریم و در نهایت به خصوصیات هر مرتبه اشاره کنیم. پیش‌تر دانسته شد که نفس انسان از آغاز خلقت، مراتب و درجات متعددی را می‌پذیرد. ملاصدرا این مراتب را با استفاده از حرکت جوهری و بر اساس تقدم و تأخر در حدوث پردازش می‌نماید:

نفس نباتی: مرحله‌ای از مراحل وجودی نفس است که فاقد هرگونه حس و حرکت است. در واقع نفس نباتی آن مرحله از وجود است که به صورت جنین در رحم مادر قرار دارد.

نفس حیوانی: به مرحله‌ای از نفس گفته می‌شود که نفس حضوری این جهانی را تجربه کرده است. مقیاس زمانی نفس حیوانی از زمان تولد و حضور در عرصه هستی تا بلوغ طبیعی را در بر می‌گیرد.

انسان عقلی: مرحله عقلانی نفس هنگامی محقق می‌شود که نفس با استفاده از حرکت جوهری خویش از درجه حیوانیت و بلوغ طبیعی به رتبه معنوی (رشد باطنی) راه می‌یابد. نفس انسانی به تدریج و با استمداد از قوه عقل عملی و تفکر در امور و ادراک اشیا به انسان نفسانی بالفعل نائل شده است. پردازش مبحث مراتب تکاملی نفس از حیث مراتب وجودی ارتباط تنگاتنگی با مراتب تکامل نفس از حیث مراتب مدرکات دارد. لذا چگونگی تشریح و تطبیق این دو مبحث با موضوع موسیقی به صورت یک جا ذکر خواهد شد.

در حکمت متعالیه مراتب مدرکات نفس بر مبنای مراتب هستی شرح داده می‌شود. ملاصدرا برای مدرکات نفس درجاتی را تعریف کرده که هماهنگی خاصی با مراتب هستی دارد. وی هستی را دارای سه مرتبه وجودی تلقی نموده که هر یک از این مراحل در طول یکدیگر قرار دارند: مرتبه حسی (طبیعت)، مرتبه مثالی، مرتبه عقلی. ملاصدرا قائل است که نفس قادر به ادراک صورت‌های موجود در هر یک از عوالم هستی بوده و به میزان مرتبه آن عالم، از مرتبه ادراکی برخوردار است. مع الوصف ادراکات نفسانی انسان دارای مراتب حسی، مثالی و عقلی است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹: ۱۹۴). در واقع متناسب با ادراکات نفسانی، مراحل و سعه وجودی انسان‌ها نیز متفاوت خواهد بود. ملاصدرا نحوه خاصی از انسان‌شناسی را تبیین کرده که بر اساس آن علاوه بر اینکه می‌توان مراتب نفسانی انسان را در یکی از مراحل سه گانه حسی، مثالی و یا عقلی لحاظ کرد، گونه‌شناسی خاصی از نوع انسانی را نیز تعریف نموده است. توضیح آنکه ایشان در کتاب اسفار متناسب با عوالم هستی به برشماری سه نوع انسان اقدام می‌نماید: انسان اول (طبیعی)، انسان ثانی (نفسانی)، انسان ثالث (عقلانی). هر انسانی بالقوه دارای همه مراحل سه گانه است، لکن نیل به عالی‌ترین مرحله نیازمند پرورش و تهذیب نفس است. نکته‌ای که در اینجا از اهمیت بالایی برخوردار است این است که هر مرتبه نفس انسانی در عین تعیین مقامی، لکن از مراحل نامتناهی برخوردار است. هر یک از مراتب انسان طبیعی، نفسانی و عقلانی خود دارای مراحل نامتناهی است و ممکن است انسان در هر یک از این مراحل متوقف شده و هیچگاه توفیق حضور دیگر مراتب و بهره‌مندی از مختصات و ویژگی‌های وجودی آنها را نداشته باشد. ذکر این نکته مفید است که هنگامی که نفس در مسیر استکمال به مرتبه عقلانی نائل شود و

وجود تعلقی او به وجود عقلی تجردی مبدل گردد، با عقل فعال متحد می‌شود. در واقع این مرحله از نفس، یعنی نفس عقلانی، همان مرتبه سوم انسان است که اینک به فعلیت تام مبدل شده و مانند عقول در حریم قدس و تجرد باقی به بقا حق تعالی است.

«إن الحكماء الإلهيين قد أثبتوا للطبائع حركة جبليه إلى غايات ذاتيه كما مر غير مره و أثبتوا لكل ناقص ميلا أو شوقا غريزيا إلى كماله و كل ناقص إذا وصل إلى كماله أو بلغ إلى إنيته اتحد به و صار وجوده وجودا آخر و هذه الحركة الجبليه في طبيعه هذا النوع الإنساني إلى جانب القدس معلوم مشاهد لصاحب البصيره فإذا بلغت النفس في استكمالاتها و توجهاتها إلى مقام العقل و تحولت عقلا محضا اتحدت بالعقل الفعال و صارت عقلا فعلا بل ما كانت عقلا منفعلاى نفسا و خيالا فزالت عن المادة و سلبت عنها القوه و الإمكان و صارت باقيه ببقاء الله سبحانه (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۸: ۳۹۶-۳۹۵).

ذکر مراتب نفس و نیز گونه‌شناسی انسان کمک شایانی به چارچوب پژوهش مورد نظر خواهد کرد. علاوه بر این، بررسی و نحوه ارتباط مراتب و مراحل نفس با مدرکات عالم عین بخشی از ادعای مورد نظر این پژوهش است که توسط ملاصدرا به اثبات رسیده است. در واقع تقسیم‌بندی مراتب موسیقی نیز دقیقاً بر اساس پارادایم مورد نظر حکمت متعالیه و به سیاق پردازش صورت گرفته در آن انجام پذیرفته است (البته با تطبیقی متفاوت که شرح آن را پی خواهیم گرفت). از آنجا که کارگاه خلق موسیقی نفس انسانی و متعلق واقعی آن که نقش تأمین‌کننده مواد اولیه آن را به عهده دارد عالم خارج است، لذا بهترین تقسیم‌بندی برای موسیقی باید معطوف به همین بحث باشد. به همین دلیل پارادایم ما در تقسیم‌بندی مراتب موسیقی به تبعیت از حکمت متعالیه، تقسیم‌بندی سه‌گانه مراحل نفسانی از حیث وجودی است. اما با توجه به مختصات نفس نباتی که اطلاق آن به وجودی است که هنوز درک مواجهه با عالم عین را تجربه نکرده (جنین)، عملاً این بخش از تقسیم‌بندی ما خارج می‌گردد. بنابراین متناسب با نفس حیوانی و انسان عقلی موسیقی به موسیقی حیوانی و عقلی تقسیم می‌شود.^۱ در اینجا باید به دو نکته بسیار مهم توجه شود: نکته نخست

۱. با توجه به مختصات مرتبه نفس حیوانی و انسان عقلی، آن جنبه از موسیقی که از معاضدت مرتبه نفس حیوانی با هر یک از مراتب سه‌گانه عالم عین حاصل گردد به موسیقی (صدایی) شیطانی، و خلق موسیقی که از ترتب مرتبه انسان عقلی نفس با هر یک از مراتب عالم عین حاصل گردد به موسیقی ربانی تعبیر می‌شود. در واقع موسیقی نوع اول نه تنها موسیقی نیست، بلکه طنین نفسانیات مرتبه نفس حیوانی است که موجبات رخوت نفوس را فراهم می‌آورد. اما موسیقی ربانی صدای فطرت انسان است، لذا امری بهجت‌آفرین، معرفت‌زا و مقدس است که موجبات تعالی نفوس را فراهم می‌سازد.

که از اهمیت بالایی برخوردار است، توجه به ماهیت واقعی جهان به عنوان تجلیگاه عالم ملکوت است. نکته دوم، توجه به مختصات نفس حیوانی به عنوان امری است که هنوز مراحل رشد و کمال را طی نکرده و باید در این تطبیق مورد توجه قرار گیرد. مقصود ما در این دو نکته توجه به این موضوع پیش گفته است که فهم حقیقی مراتب و مراحل عالم عین، به عنوان ترجمان واقعی عوالم متافیزیکی، صرفاً از عهده نفسی برمی آید که رتبه‌ای به شرافت عالم حسی داشته باشد. آن طور که ملاصدرا هم اذعان نموده، مرتبه حسی عالم نه امری دانی، که مرتبه‌ای شریف و سایه الوهیت محسوب می‌گردد. حال اگر نفس انسان در مرتبه نفس حیوانی باشد چگونه می‌تواند به فهم و ادراک این مرتبه متعالی نائل شود؟ بر این عقیده هستیم که اصولاً مختصات نفس حیوانی انسان صلاحیت فهم این عالم را ندارد. توجه به این دو نکته ما را در تبیین ابعاد مختلف مسئله موسیقی یاری خواهد کرد. اما در ابتدا ما نیز با تبعیت از حکمت متعالیه مقارنه مراحل تکاملی نفس از حیث وجودی بر مدرکات عوالم سه گانه را پذیرفته و در انتها نکته مورد نظر خویش را اعلام خواهیم کرد. حکمت متعالیه متعلق نفس انسانی را عوالم سه گانه حسی، مثالی و عقلی معرفی می‌کند. پرواضح است که هر سه عالم در این نظام فکری از ارزش ذاتی و متعالیه‌ای برخوردارند؛ چه اینکه اخس مراتب طبیعت مرحله حسی است که خود تجلیگاه جلوات الهی و صحنه نقش بندی‌های ملکوتی است. این بخش از جهان نه تنها از ارزش ذاتی نزد ملاصدرا برخوردار است، بلکه بر اساس اصل وحدت تشکیکی وجود، طبیعت با همه مراتب جمادی، نباتی و حیوانی اش ترجمان عوالم متافیزیکی و پرورش دهنده گوهرهای ناب عوالم متافیزیکی به شمار می‌آید. همچنین بر اساس اصل بسیط الحقیقه طبیعت برخوردار از همه کمالات الهیه است که در حرکت جوهری تمام هویت اشیا به مبدا نخستین پیوندی دوباره می‌زند. حال اگر بخواهیم متناسب با مختصات عوالم حیوانی و عقلی با مدرکات آن یعنی عالم حس، مثال و عقل مقارنه‌ای برقرار سازیم، نفس حیوانی را باید در مواجهه با عالم حس و مرتبه عقلی نفس را متناسب با دیگر عوالم متافیزیکی قرار داد. آنچنان که گفته شد، انسانی که در مرتبه نفس حیوانی قرار دارد توان استنباط، ادراک و نیز انتقال مفاهیم والای عالم حس که خود سایه الوهیت محسوب می‌شود را نداشته و تنها به درک شبحی از طبیعت می‌پردازد. در واقع آنچه موسیقیدان از طبیعت استنباط می‌کند پیوندهای قدسی موجود در طبیعت و اسرار آفرینش نیست. موسیقی موجود در این سطح متناسب با نفس حیوانی موسیقیدان است که عبارت از مجموعه‌ای از بافته‌های ناراستی که منشأی جز

اعوجاجات نفسانی ندارد. استدلالی که می‌توان بر آن اقامه کرد این است که اصولاً بین مرتبه نفس حیوانی و جلوات مرتبه حسی هیچ سنخیتی وجود ندارد تا این مقارنه برقرار شود. در واقع مادامی که نفس در این مرتبه توقف داشته باشد توان و صلاحیت پردازش عالم را در هیچ سلکی از علوم اعم از فعالیت در حوزه علوم عقلی، علوم تجربی و موسیقی ندارد.^۱ حال سؤال اساسی اینجاست: آیا جهت ادراک حیث موسیقایی عالم - که سرشار از الوهیت و اسرار الهی است - سطح و مرحله‌ای دیگر از عقل انسانی مورد نیاز است؟ تبیین موقعیت حسی جهان و نیز رتبه نفس حیوانی انسان جای هیچ شکی را در این خصوص باقی نمی‌گذارد. از منظر حکمت متعالیه، نه تنها مرتبه حسی جهان امری منفک از حوزه متافیزیکال عالم نیست، بلکه ملاصدرا طوری به تبیین عالم اقدام کرده که مرتبه حسی جهان دقیقاً ترجمان عالم قدسی قلمداد می‌شود. از این رو صرفاً آن جنبه از نفس انسانی که خالی از هر گونه نقصی باشد، از صلاحیت ادراک حیث موسیقایی عالم برخوردار است. لذا به نظر می‌رسد ادراک حیث موسیقایی عالم صرفاً از مقارنه مرتبه انسان عقلی با هر یک از مراتب عالم عین برمی‌آید، نه مقارنه مرتبه حیوانی با این مراتب.

۷. تعریف موسیقی و ویژگی‌های آن

اکنون که تقسیم‌بندی موسیقی با توجه به مقارنه بین مراتب نفس و جهان ذکر شد، شایسته است تعریف و ویژگی‌های موسیقی با توجه به مبانی حکمت متعالیه تعیین شود. قواعد حکمت متعالیه نه تنها جهان را دارای دو سطح فیزیکی و متافیزیکی معرفی می‌کند، بلکه حقیقت عالم را نیز وجه باطنی آن می‌داند نه حیث فیزیکی. علاوه بر آن، همین جنبه فیزیکی عالم نیز دارای کنه و وجه است و حیث باطنی را حقیقت حوزه فیزیکی می‌داند. از طرف دیگر ملاصدرا معتقد است انسان موجودی محصل و معین نیست. انسان در این نظام فلسفی همواره در تکامل است. از مرحله‌ای به مرحله دیگر و این سیر تا بی‌نهایت تداوم دارد تا به حقیقه الحقایق نائل گردد. در هستی‌شناسی ملاصدرا سیر انسان از ظاهر به

۱. عدم توجه به ساحت متافیزیکی و متاسفانه رد این ساحت در مرتبه حسی و به تعبیری، رد وجوه باطنی جهان و توجه صرف به جهان تک بعدی سم مهلکی است که حوزه‌های مختلف علوم را اسیر خود کرده است. در واقع، عدم توجه به وجوه باطنی جهان یعنی عدم شناخت واقعی آن خود علت اصلی کشف قوانینی است که پایه آنها را توهمی تشکیل داده که در برهه‌ای عده‌ای از دانشمندان به اثبات آن پرداخته و در طرفه‌العینی عده‌ای دیگر اقدام به رد آن می‌کنند. این تسلسل تا زمانی که وجه باطنی جهان در ساحت علم و نظریه‌پردازی مورد پذیرش قرار نگیرد، ادامه خواهد داشت.

باطن و از باطن به بواطن دیگر و اتحاد انسان به هر مرتبه موجبات تحقق آن مرتبه در درون انسان و در نهایت انکشاف آن مرتبه برای انسان را فراهم می‌سازد (بیدهندی، ۱۳۸۴: ۲۱). در حقیقت آنچه حقیقت انسان و جهان را تشکیل می‌دهد جنبه باطنی آنهاست. بر این اساس موسیقی ناب چیزی جز اتحاد مرتبه عقلانی نفس انسان با مرتبه عقلانی عالم نیست. موسیقی پیوند مرتبه نفس انسانی است با سلسله مراتب موجود در جهان و هر چه نفس از اشتداد بیشتری برخوردار باشد و با مراتب متافیزیکی عالم پیوند بیشتری برقرار سازد فطری تر و دلنشین تر خواهد بود. لذا نازل ترین سطح موسیقی - که البته از شأنی بسیار والا برخوردار است - اتحاد مرتبه عقلانی با مرتبه حسی جهان است. هر چه از مراحل نازله نفس اوج بگیریم (هم نفس مستمع هم خالق موسیقی) موسیقی فطری تر شده و ادراک آن از خلوص بیشتری برخوردار خواهد بود. در واقع هر مرحله و مرتبه‌ای از جهان که ادراک می‌گردد همان ادراک خود می‌تواند منشأ موسیقی قرار گیرد. مع الوصف موسیقی در همه مراتب و مراحل جهان ساری و جاری است و هر چه به مراحل عالی تر جهان نزدیک تر شویم بر غنای آن که فطری انسان است افزوده خواهد شد. ثمره وجودی این چنین موسیقی‌ای بر نفوس انسانی هم پایدار است هم بهجت آفرین. اما به راستی موسیقی چگونه می‌تواند بدین مقام نائل شود؟ این سؤالی است که پاسخ آن را در راه‌های نیل به موسیقی ناب در خواهیم یافت.

در حال حاضر این سؤال مطرح است که اگر آن چنانکه گفته شد مرتبه حسی جهان نیز تجلیگاه جلوات الهی است پس چرا تعریف موسیقی به اتحاد مرتبه عقلانی نفس با مرتبه عقلانی عالم اطلاق می‌گردد؟ در پاسخ باید گفت که فطری ترین نوع موسیقی که شمولیت آن به اندازه کل بشریت است، به اتحاد باطنی ترین حیثیات انسان و جهان بازمی‌گردد و گرنه اگر مرتبه عقلی نفس حتی با مرتبه حسی جهان که سرشار از قدسیت است اتحاد برقرار سازد، زیبایی نت‌های متشکله آن توصیف‌ناپذیر خواهد بود. لکن اگر این اتحاد با حیث عقلی عالم منطبق و متحد گردد، فطری ترین موسیقی محقق خواهد شد. در اینجا شایسته است به این سؤال که ماهیت موسیقی موجود در جهان معاصر از کدامین سنخ است پاسخ داده شود. پاسخ بدین سؤال با توجه به مختصات نفس انسانی و نیز مراتب جهان روشن است. موسیقی ناب ارتباط تنگاتنگ و جدایی‌ناپذیری با معرفه‌النفس و معرفه‌العالم دارد. علاوه بر این، حوزه دانش موسیقی صرفاً منحصر در معارف نظری نفس نیست، بلکه

از قضا روح واقعی موسیقی در کاربست توصیه‌های حوزه عقل عملی ترسیم می‌شود. در دنیای معاصر، موسیقیدان هیچ توجهی به معرفه‌النفس و معرفه‌العالم ندارد، چه اینکه وی هیچگاه خود را درگیر مبانی فلسفی و عرفانی موسیقی ناب، که به پردازش عمیق سطوح گوناگون انسان و مراتب فیزیکی و متافیزیکی عالم می‌پردازد نمی‌کند. به عبارت دیگر، موسیقی فاقد مبانی فلسفی اشتغال به نفسانیات است. مع‌الوصف مطابق تقسیم‌بندی حکمت متعالیه چون نت‌های متشکله چنین موسیقی در مرحله نفس حیوانی انسان تنظیم شده، لذا مطابق آنچه تا به حال گفته شد نمی‌تواند به رموز موجود در مراتب و مراحل گوناگون جهان که برای نت‌های موسیقی امری حیاتی است پردازد. بنابراین این چنین موسیقی نه تنها درک درستی از حقایق عالم را به نمایش نمی‌گذارد، بلکه مخاطب هم نمی‌تواند ادراک و ارتباط واقعی با آن داشته باشد. موسیقی واقعی یعنی اتحاد باطنی زیباترین حیث روحی انسان (مرتبه عقلی) با یکی از مراتب سه‌گانه جهان. آیا موسیقی واقعی جهان معاصر این‌گونه است؟ مطابق با اصل عینیت انسان و جهان، سنجه واقعی ما فهم موسیقی هنگام استماع آن است؛ امری که با استماع آن چیزی جز شبیحی واقعی نما ادراک نمی‌شود. تمام هویت موسیقی معاصر امری برخاسته از مرتبه حیوانی نفس است و چون موسیقیدان آشنا با معارف، مراتب و مراحل نفس و جهان نیست، هر تلاشی جهت خلق موسیقی فاخر ناموفق خواهد بود. شاهد ما این است که هیچ موسیقی وجود ندارد که همه انسان‌ها به نحو علی‌السویه آن را ادراک و با آن ارتباط برقرار نمایند. به عبارت دیگر، چون تمام مراتب و مراحل جهان در انسان وجود دارد و حقیقت نفس همه انسان‌ها نیز یکی است، لذا اگر موسیقی برخاسته از یکی از مراتب و یا مراحل جهان باشد، به‌طور فطری همگان آن را ادراک خواهند کرد. کوتاه سخن اینکه چون موسیقیدان در مرحله نفس حیوانی است و نمی‌تواند ارتباط واقعی با مراتب جهان خارج برقرار سازد، لذا دنیای معاصر فاقد موسیقی است. آنچه تحت عنوان موسیقی ساخته و یا شنیده می‌شود نه اتحاد مرتبه متعالی انسان با یکی از مراتب جهان، بلکه صدای نفس حیوانی است که گرفتار اوهام شده است. بنابراین این موسیقی نه تنها معرفت‌زا نیست، بلکه سرشار از ظلمات و نفسانیاتی است که موجبات رخوت و سستی را در انسان محقق می‌سازد. مع‌الوصف در جمع‌بندی این مطلب باید گفت معیار و شاخص اصلی در موسیقی تطابق کامل بین عالی‌ترین مرتبه نفس انسانی با نهایی‌ترین مرتبه جهان است. در واقع اگر این دو مرتبه با هم تطابق داشته باشند باید آن را

زیباترین و فطری‌ترین نوع موسیقی به شمار آورد و هر چه از این شاخص فاصله گرفته شود، یعنی نفس از مرتبه عقلی تنزل یابد، ادراک و انتقال موسیقی امری صعب خواهد بود. از این رو یکی از اختلافات موسیقی در سطح نفس انسانی است. این تفاوت هم انسانی را که نت‌های موسیقی را به عنوان خالق یک اثر تنظیم کرده و هم فردی که موسیقی را استماع می‌کند شامل می‌شود. لذا انسانی می‌تواند فطری‌ترین و زیباترین نوع موسیقی را خلق کند که در کامل‌ترین سطح روحی که همانا اتحاد با عقل فعال است قرار داشته باشد. اما نکته مهم دیگر راجع به مصداق واقعی انسان موسیقیدان است. پیش‌تر گفته شد لازمه موسیقی ناب، آشنایی کامل با معرفه‌النفس، معرفه‌العالم و نیز اتحاد عالی‌ترین مرتبه نفس با نهایی‌ترین مراتب و مراحل عالم است. انسانی می‌تواند حقیقت جهان را در احسن وجه ادراک نماید که ارتباط حقیقی با همه مراتب هستی داشته باشد به نحوی که بتوان گفت او جهانی است عقلانی مشابه جهان عینی و واقعی. این چنین انسانی هم‌ردیف با کل جهان است و به تعبیری او روح واقعی جهان و عصاره هستی است. در واقع همو به همه مراتب جهان عشق ورزیده و عاشق‌ترین و دلسوخته‌ترین فرد نسبت به جهان تلقی می‌گردد. بنابراین چون همه مراتب جهان با همه زیبایی‌های عینی‌اش (کلام عینی) در او متبلور است همو شاخص اصلی موسیقی ناب تلقی می‌گردد. توضیح اینکه هر موجودی در هستی «واقعیتی» مخصوص به خود دارد و دارای حقیقتی است که او را از موجودات دیگر متمایز کند، حال اگر نفس ناطقه انسان بتواند به این حقیقت نائل شود نفس در اثر اتحاد با حقیقت این موجود از حیثی برخوردار می‌گردد که با استمداد از قوه خلاقه نفس می‌تواند تولید «هنر» موسیقی نماید.^۱ لذا صرفاً چنین انسانی صلاحیت خلق موسیقی را دارد چه اینکه او عین جهان است و به همه اسرار و رموز جهان آگاهی کامل دارد.^۲ به همین جهت موسیقی او و کلام او - که کلام نیز چیزی غیر از اصوات ملفوظ شده نیست - توسط همه انسان‌ها چه شرقی چه غربی، چه سیاه چه سفید قابل ادراک و منشا اثر است و چنین موسیقی

۱. در واقع خلق هر هنری حاصل اتحاد با حیث حقیقی موجودات است و هر چه نفس در مرحله عالی‌تری باشد، اثر هنری به واقعیت آن شیء نزدیک‌تر است.

۲. ملاصدرا در جایی به تفاوت فهم انسان کامل با دیگر انسان‌ها اشاره می‌کند: «هو الذی یقبل الحق ویهتدی بنوره فی جمیع تجلیاته و یعبده بحسب جمیع اسمائه هو عبدالله فی الحقیقه و... شاهد الحق الاول فی جمیع المظاهر الامریه و الخلقیه». از دیدگاه حکمت متعالیه صرفاً انسان کامل که جامع جمیع تجلیات الهی محسوب می‌شود می‌تواند شناخت صائبی از حقیقت داشته باشد. در واقع، منشا اختلاف برداشت میان انسان‌ها در باب حقیقت هم به کیفیت مشاهده تجلیات الهی است و هم به مرتبه نفسانی که انسان در آن حضور دارد.

اثربخش‌ترین، لطیف‌ترین و فطری‌ترین هاست. بنابراین موسیقیدان اصیل باید به این اتحاد وجودی با جهان ناآشنا گردد. اینجاست که پاسخ به سؤال مطرحه پیشین که چرا موسیقی معاصر به خوبی ادراک نشده و حتی اثر مخرب دارد سهل است. اگر خالق موسیقی سیر در آفاق و انفس نداشته باشد و به تعبیر صدرایی آن اسفار اربعه یا همان طریقت معرفتی را طی نکرده باشد، صدای نفس او نه تنها صدای همه نفوس نیست (چه اینکه همه انسان‌ها از فطرت یکسانی برخوردارند و صدای نفس طیبه انسان کامل، کانه صدای واحد همه انسان‌هاست) بلکه ادراک موسیقیایی او از مراتب جهان هم آغشته با اوهام و نفسانیات است. از این روست که صدای موسیقی او صدای گوش خراش و غیراصیلی است که چون با فطرت انسان‌ها ناسازگار است، نه تنها به خوبی ادراک نمی‌شود، بلکه به جای ابتهاج روحی و اثرگذاری معنوی و کمک به سیر روحی انسان مستمع در مراتب عالی جهان، موجبات رخوت نفس را پدیدار می‌سازد. بنابراین چون همه مراتب جهان از صرافت و لطافت برخوردار است، موسیقی امروزی نیز نیازمند نفس پاک و طاهری است که خطوط کلی آن در حوزه عقل عملی ترسیم شده است.

توجه به دو نکته مهم

نخست: از آنجایی که هر موجودی باطنی دارد و آن باطن خود دارای بواطنی است و این سیر تا بی‌نهایت ادامه دارد و از سوی دیگر نفس انسانی نیز دارای وضعیتی این چنینی است، لذا اولاً، آنچنان که گفته شد، ادراک موسیقی به تفاوت نفوس انسان‌ها بستگی دارد (هم خالق موسیقی و هم فرد مستمع) و ثانیاً، چون خاستگاه موسیقی متشکل از دو موجودی است که از بواطن تنوین‌گر تشکیل یافته، لذا موسیقی نیز به‌عنوان حیثی که خارج از این دو موطن نیست، خلق لایه‌های آن تا بی‌نهایت ادامه دارد.

دوم: موسیقی امری منتزع از جهان توسط قوه خلاقه انسان نیست، یعنی نفس انسان آن را از مراتب و مراحل جهان انتزاع نکرده، بلکه امری وجودی است که هم به صورت فطری ریشه در نفس ناطقه انسان دارد (استعدادی وجودی است) و هم در همه مراتب و مراحل جهان و بلکه همه موجودات حضور دارد. در واقع، قوه خلاقه نفس صرفاً نقشی

۱. یکی از ویژگی‌های اساسی موسیقی این است که موسیقیدان سعی دارد فرد مستمع را به مرتبه‌ای از مراتب روحی بکشانند که مراد اصلی اوست. هر چه نفس از صرافت بیشتری برخوردار باشد، امکان توفیق این امر بیشتر خواهد بود.

پرورش دهنده و نه ایجادکننده دارد.

۸. راه‌های نیل به موسیقی ناب

آنچنان که بارها ذکر شد، آنچه باعث تنزل درجه موسیقی می‌شود، تنزل مرتبه نفس از مرتبه عقلی به ساحت حیوانی است. لذا راه نیل به موسیقی ناب باید به نحوی ترسیم شود که نفس را از حسیض درجات به عالی‌ترین مراتب سوق دهد. ملاصدرا با استفاده از اصل حرکت جوهری متذکر می‌شود که تنها راه تصعید نفس از مراتب دانی به عالی، تصفیه باطن است. از این رو بخش عقل عملی در فلسفه ملاصدرا نه تنها بخشی زائد و جدای از حکمت متعالیه نیست، بلکه وی تنها راه سیر و سلوک و طی طریق در عقبه‌های معرفه‌النفس و نیز معرفت به مراتب و بواطن عالم - به‌عنوان خاستگاه‌های موسیقی - را منحصر در تصفیه درون معرفی می‌کند. لذا اگر عقل عملی از ملزومات معرفه‌النفس و به‌طوری کلی فلسفه نظری محسوب می‌گردد، همین بحث تأثیری بسزا در ارائه موسیقی ناب به‌عنوان آفریده نفس خواهد گذاشت. ملاصدرا در ترسیم مراتب عقل عملی و وصول به این مقام را از طریق راه‌های ذیل معرفی می‌کند:

۱. تهذیب ظاهر: با به کار بردن نوامیس الهی و عمل به شرایع نبوی (از قبیل انجام مناسک شرعی) قابل حصول است.

۲. تهذیب باطن: تهذیب باطن و تزکیه و تطهیر قلب از ملکات ناپسند و اخلاق و اوصافی که موجب تاریکی دل می‌گردند.

۳. تنویر قلب: نورانی نمودن قلب به نور و فروغ صور علمیه و صفات پسندیده.

۴. فنای نفس از ذات خویش: چشم دل و دیده باطن را منحصرراً برای مشاهده حق و جلوات او به کار بردن و نظر و همت خویش را صرفاً به جانب حضرت رب‌الارباب و ساحت کبریای او معطوف داشتن و این آخرین مراتب سیر و سلوک به جانب خداست (ملاصدرا، ۱۳۵۴: ۲۷۶-۲۷۵).

مطابق با این تقسیم‌بندی راه نیل به تنظیم نت‌های موسیقی ناب، تصفیه نفس به‌عنوان کارگاه اصلی خلق موسیقی است. در واقع راه ارائه موسیقی اصیل نه صرفاً تمسک به چارچوب‌های عقل نظری، بلکه ورود به ساحت عقل عملی و کاربست توصیه‌های این حوزه است. به کارگیری این اصول نه توصیه‌ای اخلاقی، بلکه سرفصل‌های واجب‌الرعایه‌ای است که هر موسیقیدانی باید نسبت به اجرای آن اقدام نماید. چنین برنامه‌ای نه تنها

موجبات موسیقی فاخر و ناب را فراهم می‌سازد، بلکه ابتدال را از ساحت پاک موسیقی که هم‌اکنون گریبان‌گیر آن شده می‌زداید.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

مطابق با مقارنه انسان و جهان، تطبیق بین مراتب وجودی نفس و استخراج مراتب موسیقی و نیز تحلیل نفس و قوای آن، نتایج زیر اخذ می‌گردد:

۱. فهم موسیقی صرفاً از طریق اصل مقارنه انسان و جهان و توحید نفس و مراتب آن در همه انسان‌ها قابل بررسی و ارزیابی است.

۲. از آنجایی که خاستگاه موسیقی عالم عین و نفس انسانی است و این دو مراتب و مراحل لایتن‌هایی دارند، لذا موسیقی نیز به‌عنوان امری که زاییده این دو است، از مراتب لایتن‌هایی تشکیل یافته است.

۳. آن جنبه از موسیقی که از ترتب مرتبه نفس عقلی انسان با یکی از مراتب سه‌گانه عالم عین خلق می‌گردد، امری ربانی و مقدس محسوب شده و ترتب مرتبه حیوانی نفس با هر یک از مراتب عالم عین نه تنها صدایی شیطانی است، بلکه چون فاقد آموزه‌های معرفتی است، موجبات رخوت و سستی نفوس را فراهم می‌آورد.

۴. پدیدارهای عالم عین و پدیدارهای نفس اموری معطوف به حقیقت‌اند، لذا موسیقی نیز به‌عنوان امری وجودی برخوردار از حقیقت است و با ابتنا بر همین جنبه است که موسیقی را باید در چارچوب ساختارهای معرفتی مورد ارزیابی قرار داد.

۵. چون کارگاه اصلی خلق موسیقی نفس و مراتب گوناگون آن محسوب می‌گردد، لذا تنها راه نیل به موسیقی ناب و فطری، کاربست توصیه‌های عقل عملی است.

۶. انسان، جهان و موسیقی هم به حیث آنتولوژیک و هم هارمونی عینیت دارند.

۷. با تمسک به نتایج فوق باید موسیقی را به‌عنوان یکی از منابع تعالی انسان لحاظ نمود. لذا با این احتساب موسیقی نه تنها در جرگه علوم وسطی قرار نمی‌گیرد، بلکه ساحت آن را باید داخل در الهیات و علوم اعلی مورد ارزیابی قرار داد.

فهرست منابع

۱. ابن عربی (۱۴۰۵). فتوحات المکیه، ج ۲، تحقیق عثمان یحیی، چاپ مصر.
۲. احمدی، بابک (۱۳۹۱). موسیقی شناسی فرهنگ تحلیلی مفاهیم، نشر مرکز: تهران.
۳. اسماعیل پور، علی (۱۳۶۸). موسیقی در تاریخ و قرآن، مقدمه از احمد بهشتی، تهران.
۴. امامی جمعه، مهدی (۱۳۸۵). فلسفه هنر در عشق شناسی ملاصدرا، تهران: انتشارات فرهنگستان هنر.
۵. برنجکار، رضا (۱۳۷۹). معرفت فطری خدا، چاپ دوم، تهران: انتشارات نبأ.
۶. بیدهندی، محمد (۱۳۸۴). مقاله «بررسی و تحلیل مفهوم حقیقت در اندیشه ملاصدرا و هایدگر»، تهران: مجله خردنامه صدرا.
۷. جعفری، محمد تقی (۱۳۹۲). موسیقی از دیدگاه فلسفی و روانی، تهران: نشر مؤسسه تدوین و نشر آثار استاد علامه محمد تقی جعفری.
۸. حسنی، سعدی (۱۳۶۳). ج ۱، تاریخ موسیقی، تهران: نشر صفی علیشاه.
۹. خامنه‌ای، سید محمد (۱۳۸۶). مجموعه مقالات انسان در گذرگاه هستی، ج ۱، تهران: انتشارات بنیاد صدرا.
۱۰. خامنه‌ای، سید محمد (۱۳۹۲). مقاله «چشم انداز رابطه متقابل انسان و جهان، تهران: انتشارات بنیاد صدرا.
۱۱. شبستری، محمود (۱۳۶۸). گلشن راز، به اهتمام صمد موحد، تهران: انتشارات طهوری.
۱۲. قرآن کریم
۱۳. لاک، جان (۱۳۹۰). تحقیق در فهم بشر، تلخیص پرینگال پرستون، ترجمه دکتر رضازاده، تهران: نشر شفیع.
۱۴. لاهیجی، شمس الدین محمد (۱۳۷۱). مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ج ۱، مقدمه، تصحیح و تعلیق محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران: انتشارات زوار.
۱۵. مگی، برایان (۱۳۹۰). فلسفه شوپنهاور، ترجمه ابوالقاسم ذاکرزاده، تهران: نشر الهام.
۱۶. ملاصدرا (۱۳۶۳). مفاتیح الغیب، تصحیح محمد خواجوی، تهران: مؤسسه تحقیقات فرهنگی.
۱۷. ملاصدرا (۱۳۸۱). المبدأ و المعاد، ج ۲، تهران: انجمن فلسفه ایران.
۱۸. ملاصدرا (۱۳۸۱). مفاتیح الغیب، ج ۲، به اشرف سید محمد خامنه‌ای، تهران: انتشارات بنیاد صدرا.
۱۹. ملاصدرا (۱۳۸۲). الشواهد الربوبیه، تصحیح سید مصطفی معحق داماد، تهران: بنیاد صدرا.
۲۰. ملاصدرا (۱۴۱۱). تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، قم: نشر بیدار.
۲۱. ملاصدرا (۱۹۸۱). الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، ج ۲، ۷، ۸، ۹، باشراف سیدمحمد خامنه‌ای تهران: انتشارات بنیاد صدرا.
۲۲. مؤمنی کشتلی، زهرا (۱۳۸۸). تاریخچه موسیقی در تمدن اسلامی، مجله رشد آموزش تاریخ، شماره ۴.